

برابر آمدن دشمن ز بهین

شما بانی گفت: امشب
الحکمی گفت: پانجمه میروم من
که گویم انعام ~~صود~~ ~~دشمن~~

نبرد بی امان ارتش ما
فاشیزم خیره را درنده تر کرد
سپاه هیملری شهر لنین را
نگین حلقه ی خوف و خطر کرد
بی بگشادن درهای بسته
روند افواج ملی دسته دسته
ز جهد ما وطن آزاد گردد
جهان آسوده از جلا گردد -

الکسی چهره اش مغرور و خاموش
تفنگ خویش را انداخت بر دوش
دو طفل کوچک ما خواب بودند
به بستر چون گل مهتاب بودند
پدر آمد هسته آمد سوی آنها
نشست و بوسه زد بر روی آنها
سپس برخاست با حال دگرگون
ز در بهر همیشه رفت بیرون ...

۳ درون خولک و کورس نفس
۲۹.۹ - بوقت
ع

~~بوقت~~
میلک آتش و خون در راه رفت
مهر " راه زندگی " در شهر شد باز
به دشمن حمله های ارتش سرخ
شدید و بی امان گردید آغاز
در آن پیکار فرمان داد میهن
برند از شهر بیرون، کودکان را
که آنها طعمه ی آتش نگردند
نسوزد شعله ها گهواره شان را -
رسید آن لحظه ی تلخ جدایی
هر آنکه ~~مهم~~ ~~انتم~~ ~~صورت~~ ~~ما~~
دو فرزند عزیز ~~مرا~~ ~~بجای~~ ~~گت~~ ~~را~~
نشاندیم بر سر سفره چو مهمان

۱
۱
۲
سید

برای آنکه ~~تو~~ آرام باشی و آرامی
سراسیمه ندم از خانه بیرون
پس از يك لحظه عالم شد دگرگون
فرو افتاد گوئی چرخ گردون
غریب و غریبی مدهش شنیدم
ز ره برگشته با شیون دویدم
چوود بدم خانه ی ویرانه ی خود
دو بلبل گمشده در لانه ی خود
تنم لرزید و حلالم شد دگرگون
ز وحشت منجمد شد در رگم خون
به روی شاهانه افتاد دیوار
نیاوردم چو تاب ضرب آوار
سپاهی رفت چشم / او فدا دم
چه شد دیگر پس از آن نیست یا دم "

تا تپان کشید آهی بر اندوه
نگاهی کرد بر آرامش کوه
به فکر عمر بگذشته فرو رفت
بر قسم من هم آنجائی که او رفت ...

" دو ماه بعد يك روز اولین بار
میان آن همه زخمی و بیمار
زجا برخاستم / از غم دلم پر
عصا بردست رفتم پیش دکتر
به او گفتم که می خواهم کنم کار
نه بیمارم دگر . هستم پر ستاره
پر شك پیر / از این گفته بر آشفت
به فکری شد فرو / آننگه به من گفت
در هزاران بچه محتاج تو هستند
که دور از ما دران بی سر پرستند
برو همراه آنها . زمین چه بهتر
پر ستاری کن از آنها چوما در / -

راه زندگی - ۴ -

برای مادری که داغ دیده است
شرنگ ^{گرگ} فرزند آن چیده است
چه دشوار است کز طفلان دیگر
پرستاری کند ما نند ما در .
به زاری پلک ها بر هم فشردم
درون تیرگی یک لظه مردم . . .
کسی که زنده است و زندگانیش
نپسند بر کسی سودی کم و بیش
نمرده هر د یف مردگان است
وجودش خوار و سر بار جهان است
گشودم چشم و گفتم حاضر م من
نگهداری کنم ز اطفال میهن . . .

به کار تازه ^{گرگ} ی خود خوگید گرفتیم
میان ^{گرگ} بیگانه ها نیرو گرفتیم .
برایشان قصه های رنگ و وارنگ
گاهی از صلح گفتم گاه از جنگ
به جبهه می نوشتم نامه ی شاد
" به سر با زان میهن آفرین باد !
پدر که بر زور تر از دشمنان باش !
بزن بیرونشان کن قهرمان باش !
به نیروی شما امیدواریم
همه از جان و دل چشم انتظاریم
که هر چه زود تر پیروز گردید . . .

رسید آن روز - آن روز پر امید
بهاران بود و خرم دشت و صحرا
وطن چون مادری شاداب و زیبا
کز آتش چهره اش گردیده گلرنگ
بزرگ و قهرمان برگشت از جنگ
چه شوق آورد بد آن روزی که دیدم
لنین گراد را آزاد و مغرور

کشیده رنج و کرده پایداری
بلا شهر قهرمان گردیده مشهور
چه درد آورد بد آن ویرانه هائی
که در خود آرزوها داشت مدفون

من و تنهایی و یاد گذشته
ز دوری عزیزان شد دلم خون - - -
به یاد آرم، نخستین شب که تا صبح
چو چشم اختران بیدار بودم
تمام شب میان یاس و امید
بخود پیچیده در بیکار بودم
چو فردا شد که به دانشگاه رفتم
سپردم دل بدین امید روشن
بزرگش کودکان گردم کزین راه
کنم خدمت به فرزندان میهن

ماضی لاریجانی

تا نیا ~~همچون~~ خورشید

میان جنگل مزگان درخشید . . .
در ~~خند~~ اختر بر نور شبگرد
هوا آندوده با عطر گل زرد

ماضی
در خند

به روی سبزه ها تا بیده مهتاب
صدای آئین زن پر شور بی تاب
به گویش آمد آنکه همچو فویاد:

به گویش آمد آنکه همچو فویاد:

از آنرو کردم از غمهای خود یاد
که گویم در جهان هر کس که امروز
فرزند آتش جنگ جهان نسوز
به تاریخ ~~ببیند~~ قوضد اراحت
به نزد نسل فردا شرمسار است.
بشرخواهان صلح جاودانی است
که راه صلح - راه زندگانی است . . .

ماضی

۱۹۵۳
۱۳۳۵

از اینجی کودکان را به جام دهن نمیدند

۱۹۵۶ زاله
راه زندگی ۱۱ نام دهمی است که به نام محاربه صورت پذیرفتن داد توسط اردش پسر پهلوی چهارم در سال ۱۹۵۶